

خاطره از دور سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه

هموطن ارجمند در آنچه میخوانید کلمه ای غلو و اغراق نیست و نه هم کم و یا زیاد. فقط خاطره ایست که با امانتداری و حضور رستگار آنرا برای تان بازگو میکنم که اگر عمر و ا پیام گذراست ولی این هم یکی از خاطرات تاریخی ماست که باید جز اوراق یاد و بود حیات ملی و سر زمین با افتخار ما بماند :

یکی از روز های ماه اسد ۱۳۵۰ هجری شمسی بود و نزدیک های ایام جشن استقلال وطن که در آن ایام معاونیت مدیریت مامورین وزارت امور خارجه را کار میکردم - پیغام محترم عبدالصمد غوث مدیر عمومی سیاسی برایم رسید تا ایشان را ببینم. ایشان گفتند که بزودی یک مهمان معظم و دانشمندی از اتحاد شوروی خواهیم داشت و هدایت همین است که چون سابقه و وظیفه داری در مسکو را داشته و لسان شان را بلد استید مهماندار او تعیین شده اید که متوجه همه امور او باشید و از طرف سفارت شوروی هم نه ترجمان بلکه الکسیف سکرتر اول امور سیاسی شان با شما میباشد (این شخص در اواخر دور ببرک کامل سفیر کبیر شوروی در کابل تعیین شد) و علاوه کرد که اگر او صدراعظم نیست ولی عملاً کمتر از آن نیست و با لاتر از اعضای کابینه بحساب میرود.

این مهمان بزرگی که متاء سفانه با مرور ۳۵ سال اسمش را فراموش کرده ام یکی از پروفیسوران و بزرگان طب در شوروی بوده و در تمام دوران جنگ دوم جهانی و زعامت ستالینی تا سالها ی ۱۹۵۴ وزیر صحت عامه اتحاد شوروی بوده و سپس بحیث نماینده فوق العاده شوروی در موسسه هلال احمر و صلیب احمر بین المللی مقرر شده و بیشتر از ۱۷ سال را بحیث معاون اول این موسسه جهانی کار میکرد که یکی از چهرهای جهانی آن موسسه شناخته شده بود. و از طرف شهزاده احمد شاه ولیعهد افغانستان که رئیس عمومی افتخاری سره میاشت افغانستان بودند، به افغانستان دعوت شده بود .

طبق معمول تشریفاتی از مهمان در میدان هوایی کابل استقبال بعمل آمده و بصورت مقدمه در آنجا و در سویت بزرگ "خیبر پاس" هتل انترکاننتیننتال محل اقامت موصوف (طبقه ۷ و سویت مخصوص هتل) در مورد پروگرام اقامت او سوال بعمل آمد. او گفت که من تابع پروگرام و خواسته حتی سفارت خود نیستم می خواهم که برعکس مهمانان شوروی تان - دیدار با عالی رتبه گان افغانستان و حتی شرفیابی و ملاقات با شخص پادشاه افغانستان را برایم میسر سازید و میخوام به ولایا تیکه پروژه های شوروی نیست مرا ببرید و لطفاً مدت پروگرام را به اختیار خودم بگذارید نه مقید .

باور کنید بعد از دو روز او را آنقدر منور و خودمانی و روشن ضمیر یافتم که کمتر، با کدر رهبری شوروی او را میتوان مقایسه کرد. بهر حال در مدت دو هفته اقامت مهمان بزرگ که جز ما دو نفر مهماندار و یک موترران صدارت نه ماشینداری داشتیم و نه تفنگداری و نه گارد های بر قطار، از ولایات غزنی و کندهار و لشکرگاه و ننگرهار و همچنان پروان و کاپیسا و بغلان و کندز و با تمام پروژه های شان و بز کشی ها "سپورت ملی افغانستان" دیدن کردیم و متن بالا محض مقدمه ای بود تا مهمان خود را تا حدی بشما معرفی کرده باشم که حال به ماهیت اصلی سخن و شرفیابی بحضور اعلیحضرت محمد ظاهر شاه و هم مختصراً ملاقات با جناب دکتور علی احمد پوپل معاون اول صدارت وقت باشد میرسیم :

بعد از تعارفات مقدماتی و آغاز سخن، اعلیحضرت ظاهر شاه فقط به حرفهای او گوش داشت و بس هرچه که او میخواست بگوید، برایش فرصت داد. سپس با لب خندی تکرار او را خیر مقدم گفت و خود به سخن آغاز کرد و با متانت و ملائمت و با ادله و شواهد و استدلال از تاریخچه بسیار مختصر افغانستان تا دور استقلال و دولت خود و آغاز همکاری های افغانستان و شوروی و سفرهای زعمای دو کشور مرور نموده سخن را به نازکی های روابط ذات البینی رسانید. درین لحظه رو بطرف مهمان خود کرده و گفت همین لحظه بسیار علاقه دارم که منحنیت دوست منور معمر اجتماع شناس، یک سلسله واقیعت های مردمی و ملی خود را با شما در میان بگذارم (نه بصورت اشاره به اعمال اخلاکگرانه شوروی در افغانستان و خصوصاً در بین محصلین و یا محصلینی که در خود اتحاد شوروی

مصروف تحصیل اند و ترزیقات ذهنی و فکری میگرفتند) که از رشد فکری تدریجی جوانان و مخصوصاً محصلین ما در خارج از وطن سر چشمه میگیرد ولو که آنها راستگرا باشند و یا راست افراطی و یا چپگرا باشند و یا چپ

افراطی و چپ چپی. از همه جریانات مطلع هستم و کافی با خبر؛ میدانم در محیط خودم و تور و نزدیک چه میگذرد و برایم میگویند و پیشنهاداتی میرسد که چه باید شود مگر با وجود تمام این جریانات و عواقب آن، شخصاً به یک چیز ایمان دارم که آن هم انکشاف و ترقی افغانستان بدست فرزندان منور خودم و در نتیجه سعادت و آسایش ملت من است ملتی که به پاکی و صداقت و بزرگواری و شجاعت شان ایمان دارم لهذا من حیث یک فرد مسؤول و یک پدر، به خود و احدی اجازه نمیدهم که به یکی از فرزندانم اذیتی برسانند. بمن از مظاهرات و هیاهوها و توهینات میگویند ولی من پدرم و میخواهم که فرزندانم بدون تبعیض و با دانش و با شهامت نمو کنند. هر کشوری را فرزندان خودش غم کش و غم خور است چرا فرزندان افغان با ر وطن و وطن داران خود را خود بدوش خود نکشند. خوب میدانم که در موسسات تعلیمی ما چه میگذرد و حتی زیاد و کمی که میگویند ولی این منم که باید فرزندانم را با حوصله دانش داده و بفهمانم نه که بیدانش و سر زده نگهدارم. به ارکان حکومت همیشه توصیه میکنم که در مورد مردم و خصوصاً نسل جوان و محصلین از مدارا کار بگیرند. باید نسل جوان و فردا ساز وطن را فرصت بدهیم که فعالانه خوب و بد را بیاموزند، زمانیکه بار مسؤلیت ها بگردن شان افتاد و وظایف ملی؛ یقین کنید که بوظیفه داری و همچنان ماهیت خودی و کار خود خوب آشنا شده خودشان خیر و شر را بخوبی تمیز می کنند و نسلهای بعدی را خود خوب تربیه کرده و وطن خود را بجائی می رسانند. ما و شخصاً خودم گله ندارم زیرا هر کشور برای خود راه و روشی یا پلانی دارد که می خواهد آنرا عملی کند.

اعلیحضرت قبل از ختم مجلس رو به مهمان خود کرده و فرمود که میخواهم در مورد یک موضوع حیاتی و بزرگ ملی افغانستان بشما معلومات بدهم و اینست که از مدتیست بصورت جدی برای از بین بردن یکی از موانع بزرگ و حدت ملی و همنوائی همگانی خود عملاً و رسماً قد علم کرده و هدایت داده ایم که بصورت کلی از استعمال الفاظ و کلماتیکه ماهیت طبقاتی و یا شکل قومی و سمتی و حتی تفرقه مذهبی را بهر نوعی برساند، جلوگیری کنند و بعد ازین هیچ شخص و یا مقامی ملکی یا نظامی را از طریق مطبوعات، رادیو، اخبار و جراید و غیره محض با تخلص شخصی معرفی نکنند و به قوای سه گانه دولت هدایت داده ام جداً این ملحوظ را، بدون استثنا در نظر بگیرند. زیرا این هم یکی از راهائی است که در بین مردم تفرقه افزا و جیبیه ملی، بوده و همنوائی و اتحاد ملی و برادری مملکت ما را برهم میزند و شما متوجه شده باشید که مربوطین فامیل خودم اسم فامیلی ظاهر را برای خود انتخاب کرده اند.

دوستان هموطن، این ملاقات و شرفیابی تعارفی که برای ۴۵ دقیقه پلان ریزی شده بود، برای بیشتر از دو ساعت به درازا کشید که بیشترین وقت آنرا مهمان ما فقط مستمع بی سخن و غیر متحرک بود.

البته جریانات موضوع بسیار بیشتر از آن بود که این عصاره مختصر، از کلیات آن دیدار رسمی و هم دوستانه ایکه در چوکات حسن نیت ولی با صراحت و کفایت یک رهبر راستین ملت اظهار شده بود از آن نمایندگی کامل کرده بتواند، ولی باز هم مطالبیست که گویای حال دیروز افغانستان آرام و سر بلند بحساب میرود.

ای کاش آلات ضبط الصوتی در آنجا وجود میداشت تا امروز نسل جوان ما که بعضاً چوبی در تاریکی میزنند و نا آگانه و بی موجب و یا با موجب و بعضاً از روی سخنان اهل غرض، یا از روی نوشته های نویسندگان و مورخین مغرض و مفتن، هرکی را و هرچی را میکوبند! آن همه جریان را بگوش و هوش دیده و می شنیدند و بعد از آن بر جریانات تاریخ و شخصیتهای ملی ما قضاوت عادلانه و آگاهانه می کردند.

حال لطفاً به قضاوت مهمان گرامی مان گوش بدید که چه فرمودند: مهمان دانشمند و مجرب ما، با برآمدن

از قصر گلخانه شاهی (که مهندس و معمار نظر پرداز آن قصر شخص شاه است) رو به ما کرده و گفت:

همین لحظه من در عالم رویا - از یک موسسه علمی و از نزد یک دانشمند واقعی و سیاست مدار بزرگ مجرب و کهنه کاری خارج میشوم؛ یکی از شخصیتهای که ما همانند های شانرا فقط بنام شاه و کرسی به میراث رسیده و میان تهی بشمار می آوریم و ما می گوئیم که مائیم و از همه جانب رسیده تر - زیرا از بین توده ها به مدارج و کمالات رسیده ایم ولی امروز متوجه شدم که چقدر نادرست و خود خواهانه قضاوت می کنیم و امروز بنام شاه مرد معمر و مجرب و سیاستمدار و پدر واقعی ملت افغان را به پیشروی خود میدیدم که چقدر روشن ضمیر است و با صفای طینت و قلب کلان و حوصله، چه آرزوهای نیکی برای مردم خود و یا به گفته خودش برای فرزندان خود دارد که ما متأسفانه آنرا کمتر داریم! او را انسانی یافتیم با مطالعه و معلومات و خوب چیز فهم که قدرت دارد با چه متانت و استدلال سخن خود را بر دماغ جانب مقابل بنشانند و احترام او را بخود جلب کند و من با این فکر می رسم که ما باید مردم را خوب بشناسیم و بشنویم تا بدانیم که کی - کی هست خوشحال بحال مردم شما که چنین شخصیت ها و قلب ها را با خود دارید!

و اینک شمه ای هم از ملاقات موصوف با جناب مرحوم علی احمد پوپل مینویسم تا حق مسلم آن پدر معارف نوین (به نوشته جناب سرور رنا و جناب پروفسور دوکتور هاشمیان) و مرد دانشمند وطن را ادا کرده باشم. جناب شان که بیوگرافی مهمان ما را از قبل خواسته و برای شان تهیه کرده بودم، آنقدر از دانش و معارف وطن و اشارات به

شخصیت فامیلی وی حرف زدند (شخص مهمان ما و خانمش و دو پسرش و یکدخترش پروفسور طب و دو دختر و دو داماد با یک پسرخورد و دو عروسش نیز داکتر طب بوده اند) که بواقعیت این مرد بزرگ را مات کرده بود و فقط به آن مرحوم مینگریست و بلی یا نه میگفت و با برآمدن از قصر صدارت اظهار داشت که چه خوش وقتم که چنین اشخاص را آنهم در افغانستان می بینم و یقین دارم که آ آینده از شماست اما نمیدانست و یا قضاوت کرده نمیتوانست که درکشور شورا ها ددمنشان و درندگان انسان چهره بودند و هستند که برای تسکین درنده خوئی و کشور کشائیهای خود – این پدر نیک خواه ملت را از وطنش میرانند و خون میلیونونی فرزندان بی گنااهش را ریخته و خان و مان شانرا از بن خراب کرده و دوباره ، نه تنها به زندگی قرون وسطی میکشانند بلکه به شاگردان خود می آموزند که سرزمینش را تکرار تسخیر و خاکد ان ساخته و نسل جدیدش را چنان درو کنند که تکرار قابل روئیدن و سر بلند کردن نباشند .

بنگرید چند سال محدودی از عبور آخرین قطار شکستیهای شان از پل حیرتان نمیگذرد که با کمال تاسف- بازهم از بی غیرتی و چا کری وطنی نماهای ما و هم طغیان درنده خوئی تیرو کمان بدستان، قلبهای خون چکان مردم ما هدف نشانه زنیهای تواریشان قرار می گیرد و برای برآوردن این مرام پلید کرسی نشینان افغانستان را به ودکه و خاویار و اجناس پرلطف دعوت میکنند تا باز خرشان در افغانستان پالان بخورد .

که وه چه خیال است و محال است و جنون!

بردران و خواهران ارجمند و گرامی! این بود یک ورقی از تاریخ گویای افغانستان عزیزمان که بنام و طن و وطنداران با ایمان ، از صفای قلب و بحکم وجدان و برای مزید معلومات تان- با غیرجانبداری که با آن عمرم را تا به این سر و این سامان رسا نیده ام ، بعرض رسا نیدم که قضاوت و تاء مل آنرا به مآل اندیشی امروز و فردا و فرادهای خودتان محول میسازم :

همو طن ارجمند ! لطفاً بحیث جزء سفر همین مهمان به دید گاه این طفل با افتخار افغان توجه کنید :

مختصر اینکه با مرحوم داکتر عبدالاحد بارکزی رئیس اداری سره میاشت عازم جلال آباد شدیم تا ایشان نیز چند پروژه تفصیلی خود را نشان بدهند و بعد بادیدن پروژه ها و فارمهای غازی آباد ودهه و جمهوریت که نتیجه دست کارگرسنگلاخ شکن افغان، مهمان مارا دست بدندان ساخته بود – به یتیم خانه مرستون آن شهر رفتیم. هرکار و پروگرام دلچسپ بود و مهمان ما با هر یک از ۳۵ طفل بین سنین ۵ تا ۱۰ ساله حرف میزد و میپرسید که در آینده چه میخواهد شود ؟ که به یک طفل ۸ ساله که به صنف دوم مکتب بود رسید و پرسید که او در آینده چه میخواهد شود؟ آن طفل بطرفش دیده و گفت ورته وواپه چه زه غوارم سری به شم. مهمان ما فکر کرد که طفلک مطلب اورا نه فهمیده لهذا تکرار پرسید در آینده میخواهی داکتر شوی یا انجیرو یا معلم و صاحبمنصب و یا چه؟

طفل ظریف و معصوم روبه مهمان کرد و با متانت گفت : په خبری می نه یوهیگی زه غوارم چه سری به شم. باور کنید این طرز گفتار و تفکر و متانت آن طفل معصوم بی پدر و مادر یتیم خانه نشین چنان ضربت غیرمترقبه بر دماغ او رساند که بصورت غیر مترقب چوکی را کش کرده و برآن نشست و دستمال از جیب کشیده به اشک ریزی شروع کرد که این صحنه بیشتر از ۱۰ دقیقه را در بر گرفت و بعد از جایش برخواست و گفت که امروز من سن بیش از ۷۰ سال را دارم و کمترین کشوریست درجهان که آنرا ندیده باشم و در بزرگترین مقامات کشور خودم و جهانی کار کرده ام – اما افسوس تا حال مانند این طفل صغیر یتیم افغان فکر نکرده بودم که انسانیت چیست و باید اولتر از همه انسان شوم و یا در مجموع انسان شوم و باور کنید این درس را جزء یادداشت و خاطره زندگی ام نه تنها نوت میکنم – بلکه تا میرسم و میتوانم آنرا بدیگران هم می آموزانم .

اما افسوس که دشمنان دین و وطنش به میلیونها مانند اورا کشت و امروز چاکرانش به گفته روسیزاده ، ازین کرباس پوشان برهنه پا بازهم میخواهند از کشته پشته بسازند

ختم